

# "نوآوری" یا اصلاح گرایی؟

نکاتی در باره ی انحرافات رفرمیستی در جنبش کارگری

م. رازی

Razi@kargar.org

"دوران ارتجاعی، مانند دوران فعلی، نه تنها طبقه ی کارگر و پیشروی آن را تجزیه و تضعیف می کند، بلکه سطح کلی ایدئولوژیک جنبش را نیز تنزل داده، طرز تفکر سیاسی را به مراحلی که مدت ها قبل پشت سر گذاشته است، رجعت می دهد، در چنین شرایطی وظیفه ی پیشرو بیش از هر چیز ایستادگی در برابر این جریان قهقرائی است: می بایستی در جهت خلاف جریان شنا کند، اگر تناسب نامساعد قوا حفظ سنگرهای به چنگ آمده را نامیسر می سازد، دست کم بایست برای حفظ مواضع ایدئولوژیک بدست آمده بکوشد، زیرا بهای سنگینی بابت این مواضع پرداخت شده است. هستند ابلهانی که این سیاست را "سکتاریستی" می پندارند. در حالی که تنها از این راهست که می توان خود را برای امواج مقاومت ناپذیر جنبش پیش رونده ای که با جزر و مد بعدی تاریخ فرا می رسد، آماده ساخت.

شکست های بزرگ تاریخی به طرز اجتناب ناپذیری سبب پیدایش ارزیابی جدیدی می شود، این معمولاً در دو جهت اتفاق می افتد. از یکسو پیشروی واقعی که با تجربیات شکست توانگر گشته است، با تمام قدرت از میراث عقاید انقلابی دفاع کرده، بر این اساس در راه تربیت کادرهای جدید برای مبارزات توده ای آتی کوشش می کند. از سوی دیگر، کسانی که به کارهای روزمره ی عادی عادت کرده اند، سائتریست ها و آماتورهای بوالهواس، از شکست هراسان می شوند و تمام هم خود را متوجه انهدام اتوریتته سنن انقلابی کرده، در تجسس "دنیای نوین" به قهقرا می روند. (در نظریات اینها) کوچک ترین اشاره ای به یک تجزیه و تحلیل

مارکسیستی نشده است. حتی یک کوشش جدی در بررسی علل شکست نمی توان یافت. حتی کلمه ی تازه ی در باره ی آتیه اظهار نشده است. هیچ چیز جز کلیشه های پیش پا افتاده، فریب و تزویر، و بخصوص دلواپس های مذبوحانه ی ... برای حفاظت خود پیدا نخواهیم کرد... این حضرات به دلیل رخوت مغزی نمی توانند مارکسیزم را انکار کنند، آرا ارزان به هرزگی سپرده اند..."

لئون تروتسکی، "استالینیزم و بلشویزم" ۲۹ اوت ۱۹۳۷

### ریشه های نظریات "نوآوران" در کجا نهفته است؟

وقایع مهم تاریخ معمولاً خود را تکرار می کنند. در آستانه دهه ۳۰ قرن اخیر، دستاوردهای انقلابی جنبش کارگری با شکست های تعیین کننده ای مواجه شدند و گرایش های راست گرای فاشیستی رو به رشد نهادند. بحران عمیق اقتصادی نظام های سرمایه داری از یک سو، و عدم وجود رهبری انقلابی کارگری در سطح جهانی، از سوی دیگر، پیش روی های جنبش کارگری علیه نظام سرمایه داری را مسدود کردند. سیاست های سازش طبقاتی استالینیزم آخرین سنگرها و دستاوردهای جنبش کارگری را به نابودی کشاند. در این دوره، جو رخوت و دلسردی بر روشنفکران انقلابی غلبه کرد. عده ای از شکست هراسان شده و مبارزات طبقاتی را رها کرده و برخی دیگر علل شکست را در خود نظریات انقلابی جستجو کردند و به کشف عقاید "نوین" مشغول شدند. اما، در مقابل این روند، عده ای نیز کماکان به حفظ و تداوم دستاوردهای انقلابی کمر بستند و نظریات و سنن انقلابی را رها نکردند و در راستای تکامل آنان گام های مؤثر برداشتند. تاریخ جنبش کارگری، تاریخ مبارزات ادامه دهندگان پیگیر نظریات سوسیالیزم انقلابی بوده و هست.

در دهه ۹۰ نیز با فروپاشی نظام های حاکم بر شوروی و اروپای شرقی و تغییر تناسب قوا به نفع امپریالیزم، بار دیگر گرایش های گریز از مرکز در میان "روشنفکران" وحشت زده از شکست، مشاهده می شود. اپوزیسیون چپ ایران نیز از این وضعیت مستثنی نیست. شکست انقلاب اخیر ایران نیز موقعیت آنان را دو چندان وخیم تر کرده است. تعداد محافل، دسته های رنگارنگ "نوآوری" و "نوطلب" در همه جا سایه افکنده است. افراد و محافل از گرایش های نظری متفاوت و حتی متضاد همه در یک نکته توافق نظر دارند: "نظریات انقلابی سابق کهنه شده اند و منطبق با وضعیت کنونی نیستند و باید مباحث نوین ارائه داد!"

انتشار نشریات "تئوریک" متعدد نمودار وضعیت کنونی "نوآوران" است. عده ای دست به "نقد" و "کنکاش" زده اند و برخی نیز صرفاً با افزودن پسوند "نو" نشریات خود را تزئین کرده اند.<sup>۲</sup> اغلب نشریات "نوآوران" در واقع مطلب "نو" ای به ارمغان نیاورده که همان نظریات کهن گرایش های ورشکسته جنبش کمونیستی را صرفاً تبلیغ می کنند (کانوتسکیزم، مکتب فرانکفورت و غیره). تمایلات ضدنظریات سوسیالیستی انقلابی در بیشتر نشریات به وضوح به چشم می خورد.

در این تردیدی نیست که جریان های چپ می بایستی پیگیرانه در صدد تجسس و تحقیق و تکامل نظریات جدید باشند. اما کنار گذاردن عمل متشکل سیاسی و عدم

---

<sup>۲</sup> - گرچه کلیه مقالات انتشار یافته، در نشریات "تئوریک" موجود، کاملاً دچار انحراف رفرمیستی نشده، و برخی از نویسندگان، مطالب مثبتی نیز انتشار داده اند، اما اغلب این قبیل نشریات یا به جنگ ادبی/فرهنگی تبدیل شده اند (زمان نو، آغازی نو، آرش و غیره) و یا به میلغان نظریات کانوتسکی و مکتب فرانکفورت (نقد، طرح نو و غیره). اقتباس حتی نام و عنوان های نشریات و کتاب های رفرمیست ها و تجدید نظر طلبان و همچنین انتشار و ترجمه نوشته های کانوتسکی توسط برخی از این نیروها- در وضعیتی که هنوز حتی کلیه نوشته های اصلی انقلابیونی مانند لوکزامبورگ، گرامشی، تروتسکی و غیره ترجمه نشده اند- نمایانگر گرایش این عده به "نوآوری" (عقاید رفرمیستی در شکل نوین) است. برخی نیز ("نوطلبان!")، گرچه هنوز نشریه ای انتشار نداده اند، اما در جستجوی عقاید "نوین"، سر خود را با خرده کاری های بی حاصل گرم کرده، و آرزوی پیوستن به "نوآوران" را در سر می پروراند!

دخالته در جنبش کارگری و ضدیت با نظریات انقلابی و تمایل به نظریات انحرافی جنبش کمونیستی، روش صحیح پیشبرد و تکامل نظریات انقلابی نیست.

"نوآوران" ایرانی اغلب در رد نظریات مارکسیزم انقلابی، به نظریات کائوتسکی، برنشتاین (مکتب فرانکفورت) استناد می کنند. در واقع، هیچ یک از این نظریات نه در زمان خود، "نو" و راهگشایی مسایل جنبش کارگری بودند و نه امروز. درست بر عکس هر یک از آن نظریات به درجه ای نظام های موجود سرمایه داری منحط را توجیه کرده و نهایتاً مسیر انقلاب های کارگری را منحرف کردند. امروز، در آستانه قرن بیست و یکم، طرح این قبیل نظریات به مثابه نظریات "نو"، برخوردی غیر اصولی است. برای مقابله با این قبیل "نوآوری" ها، پیشروی کارگری و انقلابی ایران بایستی با این نظریات و وجه تمایزشان با عقاید انقلابی بیشتر آشنا شود. به این علت در این مقاله سعی خواهد شد که نظری اجمالی به ریشه این عقاید، یعنی تجدید نظر طلبی<sup>۲</sup> ادوارد برنشتاین و اصلاح گرانی<sup>۳</sup> کارل کائوتسکی، افکنده شود. زیرا که این عقاید امروز از محبوبیت بسیاری، در میان "نوآوران" از جمله برخی از طرفداران سابق شوروی، برخوردار هستند. همچنین، در مقابل این گرایش های انحرافی، اشاره ی کوتاهی نیز به اعتقادات سوسیالیزم انقلابی نیز می شود.

### کائوتسکی و برنامه ی ارفورت

در نیمه دوم قرن نوزدهم، جامعه آلمان با تغییرات اقتصادی عمده ای مواجه شد. آلمان از یک کشور نسبتاً عقب افتاده و کشاورزی به یکی از مهمترین قدرت های صنعتی جهان سرمایه داری تبدیل شد. جمعیت آلمان از ۳۵ میلیون نفر در سال ۱۸۴۹ به ۶۵ میلیون در سال ۱۹۱۰ رسید. تولیدات زغال سنگ، فلزات،

---

<sup>۲</sup>- رویونیوم (Revisionism) - رجوع شود به شرح زندگی برنشتاین در ضمیمه ی همین مقاله.

<sup>۳</sup>- رفرمیسم (Reformism) - رجوع شود به شرح زندگی کائوتسکی در ضمیمه ی همین مقاله.

کشتی سازی، صنایع سنگین و بانک ها در قیاس با سایر کشورهای اروپایی رشد قابل ملاحظه ای کردند. طبقه ی کارگر صنعتی، نیز، در نتیجه، مبارزات متشکل تری علیه نظام سرمایه داری سازمان داد. در چنین وضعیتی، حزب سوسیال دمکرات آلمان (SPD) پا به عرصه حیات گذاشت. این حزب در اواخر قرن ۱۹ به یکی از پرنفوذترین حزب های کارگری اروپا تبدیل شد. برای نمونه، در سال ۱۹۱۴ اعضای حزب به بیش از ۱ میلیون نفر رسید و سندیکاهای کارگری طرفداران آن بیش از ۲/۵ میلیون عضو داشتند.<sup>۵</sup> کارل کائوتسکی یکی از بنیادگذاران اصلی این حزب بود. کائوتسکی در سال ۱۸۹۱ برنامه ی نوین حزب سوسیال دمکرات در کنگره ارفورت را نگاشت و ارائه داد. این برنامه جایگزین برنامه گتا شد، برنامه ای که در کنفرانس ۱۸۷۵ پذیرفته شده بود. در این کنفرانس که پایه ی سوسیال دمکراسی آلمان بنا نهاده شد، طرفداران کارل مارکس و فردیتاند لاسال برای ایجاد "حزب کار سوسیالیست متحد آلمان"، اتحاد کردند. بین سال های ۱۸۷۸ تا ۱۸۹۰ (بین دو کنفرانس)، سرکوب جنبش کارگری توسط قانون "ضد سوسیالیستی" بیسمارک، خود کمک به پیدایش چنین جنبشی کرد. اما از ابتدا در درون این جنبش دو گرایش فکری پدید آمد: تجدیدنظر طلبی (در مارکسیزم) و "مارکسیزم ارتدکس".<sup>۶</sup> اولی به رهبری *ادوارد برنشتاین* و دومی به رهبری *کارل کائوتسکی* شکل گرفتند. تجدیدنظرطلبان بر این اعتقاد بودند که نظام سرمایه داری، بر خلاف نظریات مارکس، به تدریج در حال غلبه بر تضادهای خود است. در نتیجه سوسیال دمکراسی آلمان باید مبادرت به اصلاحات اجتماعی و نه سرنگونی آن نظام کند.

البته حزب سوسیال دمکرات آلمان از ابتدا آغشته به نظریات روشنفکرانی نظیر لاسال و دورینگ بود- نظریاتی که مارکسیزم را مورد سوال قرار می دادند. در این حزب کائوتسکی از طرفداران مارکسیزم ارتدکس بود و از اعتبار سیاسی بسیاری نیز

---

<sup>۵</sup>- ر.گیبری (R. Geary)، "جنبش کارگری آلمان ۱۹۱۹-۱۸۴۸"، مجله ی مطالعات اروپایی (European Studies Review)، شماره ۶، ۱۹۷۶، انگلیسی، ص ۳۳-۲۹۷.  
<sup>۶</sup>- *Marxism Orthodox*

برخوردار بود. او سر دبیر نشریه تنوریک حزب، "زمان نو" و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان "دکترین کارل مارکس" (خلاصه ای از جلد اول سرمایه) بود. این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. اما حتی در این مرحله، مارکسیزم ارتدکس، حداقل یک تفسیر متفاوت و اساسی با مارکسیزم دوره ی خود مارکس داشت. این گرایش مفهوم انقلاب اجتماعی (حل تضاد رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی) در نظریات مارکس، را تغییر داده و با اعتقاداتی نظیر اینکه تکامل بشریت از طریق "صلح بین المللی" و پیشرفت های اقتصادی - اجتماعی ایجاد می شود، جایگزین کرد. (البته خود کائوتسکی قبل از پیوستن به مارکسیزم، یکی از طرفداران نظریات داروین بوده و تکامل فکری او در فلسفه مدیون کتاب "آنتی دورینگ" انگلس بود). گرچه این نکته در اینجا بایستی تأکید شود که کائوتسکی جوان، تحت تأثیر نظریه کارل مارکس در مورد دیکتاتوری پرولتاریا، در سال ۱۸۸۱ بر این اعتقاد بود که:

"نخستین گام انقلاب آتی، انقلابی که هدفش الغاء اختلاف های طبقاتی است. از میان برداشتن دولت بورژوایی است". دومین قدم، "استقرار دولتی نوین به جای آنست... (پس از پیروزی بر بورژوازی و استقرار دولت کارگری) پرولتاریا، به مثابه هیئت حاکم، به حکومتی نیاز دارد که با هر وسیله ای که در اختیار دارد حکومت شوندگان (طبقه بورژوا) را تحت کنترل قرار دهد. همه این مطالب شاید غیردمکراتیک به نظر آید، اما ضرورت این روش را به ما تحمیل خواهد کرد".<sup>۷</sup>

اما، چند سال، بعد مواضع وی در مورد روش اعمال قدرت تغییر کیفی کرد.

البته کنگره ارفورت نقطه عطفی بود در تحولات درونی حزب سوسیال دمکرات آلمان، با کنار رفتن قانون "ضدسوسیالیستی" بیسمارک و فراهم آمدن زندگی عادی سیاسی، حزب برنامه ی پر ایراد و انحرافی گوتا (که مارکس در زمان حیات خود

<sup>۷</sup> م. سالوادری (Massimo Salvadori)، "کارل کائوتسکی و انقلاب سوسیالیستی ۱۹۳۸-۱۸۸۰"، ص ۲۲، انگلیسی، انتشارات ورسو (Verso)

شدیداً آترا مورد نقد قرار داده بود) را رها کرد. حزب سوسیال دمکرات آلمان از طریق توافق با برنامه ارفورت در واقع ظاهراً به مارکسیزم روی آورد. بخصوص اینکه این برنامه همراه با تفسیر آن (کتاب "مبارزه طبقاتی") توسط "پاپ مارکسیزم" (کانوتسکی)، غسل تعمید داده شده بود! برنامه ارفورت در واقع منعکس کننده عقاید مارکسیزم ارتدکس بود، به این مفهوم که برخی از نظریات مارکس را با خود حمل می کرد. برای نمونه فصل نخست آن، استوار بر فشرده ای از عقاید مارکس در "مانیفست کمونیست" بود:

"... تکامل اقتصادی جامعه بورژوائی ضرورتاً به نابودی این شکل تولید راه می برد، کارگر را از ابزارش جدا و به پرولتاری بدون دارایی تبدیل می کند. ابزار تولید بیشتر و بیشتر به انحصار معدودی سرمایه دار و زمین دار در می آید... و مالکیت خصوصی به ابزار تولید با کاربرد مؤثر و تکامل همه جانبه آن در تضادی آشتی ناپذیر قرار گرفته است..."<sup>۸</sup>

در نتیجه برنامه، شکل مبارزه ی طبقاتی را نیز تعیین می کند:

"مبارزه طبقه ی کارگر علیه استثمار سرمایه داری ضرورتاً یک مبارزه سیاسی است. طبقه ی کارگر نمی تواند سازمان اقتصادی خود را توسعه دهد و بدون حقوق سیاسی مبارزه اقتصادی خود را پیش ببرد. این طبقه نمی تواند انتقال ابزار تولید به کل جامعه را بدون اینکه ابتدا قدرت سیاسی را به کف آورد به انجام رساند. هدف حزب سوسیالیست اینست که به این مبارزه کارگران وحدت و آگاهی ببخشد تا تنها هدف سترگ خود را مد نظر داشته باشد"<sup>۹</sup>.

تا اینجا، نکات برنامه ای بر اساس نظریات مارکس بنا نهاده شده است. زیرا که مارکس مکرراً در نوشته های خود تأکید کرده است که:

---

<sup>۸</sup> - کارل کانوتسکی، "مبارزه طبقاتی"، ص ۲، مترجم ریاحی، نشریه بیدار.

<sup>۹</sup> - همانجا، ص ۱۴۰

"مبارزه ی طبقه (کارگر) علیه طبقه (بورژوا) یک مبارزه سیاسی است" و "مسئله تسخیر قدرت، بنابراین، به یکی از وظایف عمده ی طبقه کارگر تبدیل شده است"<sup>۱۰</sup>

اما سؤال اینست که محتوای این "مبارزه سیاسی" چگونه باید باشد؟ به اعتقاد مارکس "مبارزه سیاسی"، در وهله ی نخست و قبل از هر چیز دیگر، شکستن و نابودی کامل دولت بورژوایی و استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، بود. استقرار دولتی مانند کمون پاریس، اما، "مبارزه سیاسی" به زعم کائوتسکی و حزب سوسیال دمکرات آلمان، به طور اخص، به مفهوم مبارزه پارلمانی بود. برای درک این موضع به بخش هایی از نوشته کائوتسکی اشاره می کنیم:

"... طبقه ی کارگر نیز همانند دیگر طبقات می بایستی تلاش کند بر مقامات دولتی اثر بگذارد و آنها را به اهداف خود متمایل نماید.

سرمایه داران بزرگ می توانند مستقیماً بر حاکمین و قانونگذاران اثر بگذارند ولی کارگران اینکار را تنها از طریق فعالیت پارلمانی می توانند انجام دهند... بدین ترتیب طبقه ی کارگر از طریق انتخابات نماینده برای پارلمان می تواند بر مقامات دولتی اثر بگذارد...

بنابراین پرولتاریا هیچ دلیلی ندارد که به فعالیت پارلمانی بی اعتنا باشد، بلکه دلایل کافی در دست دارد تا همه انرژی خود را برای افزایش قدرت پارلمان در رابطه با دیگر حوزه های دولتی بکار گیرد و آنجا که می تواند نمایندگان خود را در پارلمان افزایش دهد.<sup>۱۱</sup>"

---

<sup>۱۰</sup> - کارل مارکس، "بین الملل اول و پس از آن"، ص ۸۰، انگلیسی.

<sup>۱۱</sup> - منبع ۸، ص ص ۱۶۶-۱۶۴. تأکید در متن از ماست. در ترجمه ی کتاب مذکور، جمله ی تأکید شده چنین خوانده می شود: "ولی کارگران اینکار را از طریق فعالیت پارلمانی صورت میدهند". این جمله طبق متن انگلیسی، نیویورک ۱۹۷۱، دقیق نیست و می تواند به این مفهوم تلقی شود که منظور کائوتسکی اینست که "یکی" از راه های اثر گذاری کارگران بر قوانین از طریق پارلمان است، در صورتی که کائوتسکی تأکید می کند که "تنها" راه

از نوشته کائوتسکی به خوبی پیداست که حتی در مراحل اولیه فعالیت سیاسی، "مارکسیزم" او با عقاید خود مارکس تفاوت های عمیقی داشت. حتی در این مرحله که هنوز کائوتسکی به عنوان "پاپ مارکسیزم" شناخته شده بود و توسط بلشویک ها از جمله لنین تأیید می شد، موضوعی رفرمیستی داشت<sup>۱۲</sup>. در واقع برنامه ی آرفورت، حزب سوسیال دمکرات آلمان را متعهد به کسب قدرت سیاسی کرد، اما هرگز راه و روش تسخیر قدرت را نشان نداد. در سال ۱۸۹۱ بیل، یکی از رهبران رفرمیست حزب، چنین استدلال کرد که:

"جامعه بورژوائی خود با چنان شدتی به سوی انحطاط می رود که صرفاً کافی است در انتظار بمانیم تا خودش متلاشی شود و ما قدرت را به چنگ آوریم". کائوتسکی نیز در ادامه همین استدلال اعلام کرد که حزب سوسیال دمکرات آلمان: "یک حزب انقلابی است، اما حزبی برای ساختن انقلاب نیست"<sup>۱۳</sup>.

---

تأثیرگذاری از طریق پارلمان است بنابراین، آن بخش می بایستی همانند جمله در متن فوق ترجمه می شد. متن انگلیسی از قرار زیر است:

...but the workers can do so only through parliamentary activity....<sup>۱۲</sup> - همچنین رجوع شود به نوشته های ۱۹۲۹ کارل کورچ (Karl Korsch) در باره ی عقاید کائوتسکی و مفهوم ماتریالیزم تاریخی. کورچ معتقد بود که کائوتسکی هرگز مارکسیزم انقلابی را درک نکرده بود، چه قبل از "مرتد" شدن و چه پس از آن (ذکر در منبع ۷).

K. Korsch, Die materiaistische geschichtsauffassung. Eine Auseinandersetzung mit karl kautsky, Leipzig, ۱۹۲۹.

<sup>۱۳</sup> - گاتسمن (Guttsman)، "حزب سوسیال دمکرات آلمان"، صص ۲۸۸ - ۲۷۴

### ادوارد برنشتاین

برنشتاین در سال ۱۸۵۰ در برلین دنیا آمد، پسر یک یهودی راننده قطار بود. او در سن ۱۶ سالگی مدرسه را ترک و در بانکی مشغول کار شد. در سال ۱۸۷۲ به سوسیالیست های ایزناچر (Eisenacher) پیوست. او یکی از نمایندگان بود که در سال ۱۸۷۵ در کنفرانس گتتا شرکت کرد. تا سال ۱۸۷۸ در حزب سوسیال دمکرات آلمان، در برلین، فعال بود. به دلیل مقرر شدن "قانون ضد- سوسیالیستی" مجبور به ترک آلمان شد و در ابتدا به سوئیس و پس از آن از سال ۱۸۸۸ تا ۱۹۰۱ در لندن بسر برد. در لندن از دوستان نزدیک انگلس و جریان فابین ها بود. او پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۹۰۲ به عنوان نماینده مجلس رایشتگ (Reichstag) انتخاب شد و تا سال ۱۹۲۸ که بازنشست شد در آن خدمت کرد. او همچنین یک روزنامه نگار بود و در مدارس حزبی تدریس می کرد. در ابتدا در رابطه با جنگ جهانی اول به نفع حکومت آلمان رأی داد، اما پس از آن در سال ۱۹۱۵ موضع خود را تغییر داد و به حزب مستقل سوسیالیست ها (۱۹۱۷) پیوست. در سال ۱۹۱۹ در حکومت ائتلافی حزب سوسیال دمکرات و حزب مستقل سوسیالیست ها در مقام معاون خزانه داری قرار گرفت. پس از آن مجدداً به حزب سوسیال دمکرات پیوست، اما در طول سال های ۱۹۲۰ از نفوذ کمی در آن حزب برخوردار بود. او در سال ۱۹۳۲ در گذشت.

### تجدید نظر طلبی برنشتاین

در حزب، اما، گرایش راست تری نیز وجود داشت که برنامه آرفورت و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیادگذار این ادوارد برنشتاین بود. وی تحت تأثیر عقاید فابین های بریتانیا و گرایش های چپ طبقه ی متوسط به خصوص "لیبرال های

نویسنه انگلستان، دست به تجدید نظر طلبی مارکسیزم زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیست با جهت گیری به سوی جلب آراء عمومی باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه ی متوسط، حکایت از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه ی کارگر و فرارویندن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد.

مقالات برنشتاین در این مورد، عمدتاً بین سال های ۱۸۹۶ تا ۱۸۸۹ در نشریه ی "زمان نو" و سپس مجموعه آنها تحت عنوان "در باره ی تاریخ و تئوری سوسیالیزم" انتشار یافت. کتاب اصلی دفاعیه برنشتاین تحت عنوان "سوسیالیزم در حال تکامل"<sup>۱۴</sup> در سال ۱۸۹۹ منتشر شد. او در این کتاب می گوید:

"تکامل و مو شکافی بیشتر دکترین مارکسیزم باید با نقد آن آغاز شود." و "امروز... هر چیزی را در مقابل مارکس و انگلس می توان اثبات کرد."<sup>۱۵</sup>

او بر این پندار استوار بود که جامعه، در حال رهایی خود از "قوانین اقتصاد" است (نکته ای که مارکسیزم ارتدوکس نیز بر آن تأکید داشت). برنشتاین تصور می کرد که مارکسیست ها ماهیت قابل تغییر جامعه سرمایه داری- بخصوص از سال ۱۸۶۷- را نادیده گرفته اند. این عقاید به خصوص در اواخر قرن نوزدهم که موج فکری ای توسط روشنفکران علیه امپریسیزم و پوزیتیویزم<sup>۱۶</sup> و نقد نظریات فلسفی مشترکی نیز با نظریات مارکس در تزه های فوئرباخ داشت)، پایه تئوریک نظریات برنشتاین را بنیاد

---

Evolutionary Socialism - <sup>۱۴</sup>

<sup>۱۵</sup> - همانجا، ص ص ۶-۲۵، (Evolutionary (New York, Schocken Book)

Socialism - این گفتار را با نظریات "نوآوران" امروزی مقایسه کنید!

Positivism & Empiricism - <sup>۱۶</sup>

نهاد و مارکسیست های اطریشی<sup>۱۷</sup> و طرفداران مکتب فرانکفورت<sup>۱۸</sup> را تحت تأثیر قرار داد. در نتیجه، نئو- کانتیسم در مقابل تنوری های فلسفی مارکسیزم ارتدوکس قرار گرفت. بدین ترتیب نظریات تجدیدنظرطلبی برنشتاین، پایه های فکری خود را در درون حزب سوسیال دمکرات پیدا کرد؛ و نقد نظریات اقتصادی مارکسیزم را نیز بدنبال آورد (نقد تنوری ارزش در کاپیتال، نظریه استثمار، تنوری مزد و ماهیت بورژوازی).

### مخالفان تجدید نظر طلبی برنشتاین

از آنجایی که نقد برنشتاین در وهله نخست متوجه مارکسیزم ارتدوکس در درون حزب سوسیال دمکرات آلمان بود، رهبر این گرایش، کارل کائوتسکی در مخالفت با نظریات وی قرار گرفت. اما مهمترین و پیگیرترین مخالفت علیه تجدیدنظرطلبی و دفاع از مارکسیزم را روزا لوکزامبورگ سازمان داد. به غیر از تحلیل از بحران ذاتی سرمایه داری که نهایتاً منجر به از هم پاشی آن نظام می شود (نظری که مورد توافق بسیاری از مارکسیست های آن دوره نیز بود)، لوکزامبورگ مشخصاً به سه جنبه از وجه تمایز بین مارکسیزم انقلابی و تجدید نظر طلبی در مارکسیزم تأکید کرد. نخست اینکه: "آارشی رشد یابنده اقتصادی سرمایه داری" نهایتاً به اضمحلال آن منجر خواهد شد. دوم اینکه، اجتماعی شدن بیشتر تولید در درون سیستم سرمایه داری راهنمای نظام سوسیالیستی آتی خواهد بود. سوم، آگاهی و سازماندهی فزاینده پرولتاریا در راستای سرنگونی سرمایه داری. لوکزامبورگ بر این اعتقاد بود که نه تنها سرمایه داری توسط معرفی کارتل ها به مسائل خود خاتمه نمی دهد (بجای آن که برنشتاین مدافع آن بود) که خود آنها به آارشی هر چه بیشتر سرمایه داری منجر شده

---

<sup>۱۷</sup> - Austro- Marxists

<sup>۱۸</sup> - رجوع شود به ضمیمه ی همین مقاله.

### روزالوکزامبورگ

روزا در سال ۱۸۷۱ در زاموسک (Zamosc) - بخشی از لهستان - از مستعمرات روسیه تزاری) در یک خانواده متوسط یهودی متولد شد. دوران نوجوانی را در ورشو سپری کرد تا زمانی که اجباراً، در سال ۱۸۹۰، به زوریخ تبعید گردید. در آنجا به تحصیل در دانشگاه پرداخت و در تاسیس حزب ضدناسیونالیستی سوسیال دمکرات لهستان (SDKP) نقش مهمی ایفا کرد. روزا در سال ۱۸۹۸ به آلمان رفت و در آنجا به عنوان روزنامه نگار و آموزگار در حزب دمکرات مشغول بکار شد. در مدرسه ی مرکزی حزب سوسیال دمکرات در برلین از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ تدریس کرد. او همیشه خود را جزء جناح چپ سوسیال دمکرات آلمان می دانست. روزا به همراه کارل لیبخت رهبری گروه اقلیتی از سوسیالیست ها را در دست داشتند که از همان ابتدا روی اپوزیسیونی انقلابی علیه جنگ جهانی اول تأکید می کردند. روزا در ابتدا جریان اسپارتاکیست ( Spartakusbund) را بنیاد نهاد و پس از آزاد شدن از زندان در سال ۱۹۱۸ به تأسیس حزب کمونیست آلمان (KPD) پرداخت. هوادار پرشور انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بود. اما، به آن همیشه از دید انتقادی می نگریست. روزا و لیبخت هر دو سال ۱۹۱۹ توسط یک گروه تروریستی دست راستی و با توافق حکومت نوین سوسیال دمکرات (SPD) به قتل رسیدند.

و از "سقوط اساسی نرخ سود" در اقتصاد جلوگیری نمی کنند<sup>۱۹</sup>.

کانوتسکی نیز در کتاب معروف خود، آنتی کریتیک<sup>۲۰</sup>، علیه مواضع تجدیدنظر-طلبانه ی برنشتاین موضع اعلام کرد. این کتاب در واقع در دفاع از برنامه ارفورت نگاشته شده بود. اکثر مواضع آن در انطباق با استراتژی حزب سوسیال دمکرات

<sup>۱۹</sup> - روزالوکزامبورگ، "رفرم و انقلاب"، ص ۱۳-۸، انگلیسی، پات فایندرپرس ۱۹۷۰.

<sup>۲۰</sup> - Antikritik.

آلمان بود. در این کتاب کائوتسکی تنوری فروپاشی سرمایه داری برنشتاین را مردود اعلام می کند (نظریه ای که بر این تصور استوار است که نظام سرمایه داری نهایتاً به خودی خود فرو خواهد ریخت و نیازی به سرنگونی آن نیست). در واقع مارکسیزم ارتدوکس کائوتسکی، بر این اساس استوار بود که سرمایه داری در آلمان به چنان حدی از تکامل رسیده که دچار بحران دائمی شده است. در نتیجه وضعیت برای جایگزینی آن با سوسیالیزم توسط پرولتاریا آگاه و انقلابی آماده است (البته او هرگز، در این دوره، چگونگی جایگزینی را توضیح نداد و صرفاً تأکید بر مبارزه پارلمانی کرد). برنشتاین، در مقابل، بر این اعتقاد بود که سرمایه داری در آلمان دچار آن چنان بحران عمیق اقتصادی نیست و خرده بورژوازی به نیروی عمده و قدرتمندی تبدیل شده و پرولتاریا ضعیف و متفرق و فرمیست است و هیچ امیدی به انقلاب پرولتاریا نمی توان داشت. تنها بایستی در انتظار ماند و بطور مسالمت آمیز و صبورانه به فعالیت پارلمانی و کسب اصلاحات دمکراتیک، همراه با جریان لیبرال بورژوازی، ادامه داد. البته در روش مبارزه پارلمانی نکات اشتراکی (حتی در این دوره) بین نظریات کائوتسکی و برنشتاین مشاهده می شد، اما کائوتسکی بیشتر به عمل مستقل پرولتاریا در این راه تکیه می کرد. در مبارزه بین این دو مکتب، از اواخر قرن ۱۹ تا جنگ جهانی اول، در مجموع در درون حزب سوسیال دمکرات آلمان و در سطح بین المللی نظریات مارکسیزم ارتدوکس کائوتسکی بر دیدگاه رویزیونیستی برنشتاین غالب شد، اما، پس از ۱۹۱۴، کلیه نظریات تجدید نظرطلبانه و فرمیستی، از نظریات هلفردینگ<sup>۲۱</sup> گرفته تا مکتب فرانکفورت، همه ریشه و منشاء شان در عقاید برنشتاین نهفته بودند.

---

<sup>۲۱</sup> - Hilfreding، یکی از رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان جناح مارکسیزم ارتدوکس بود که نظریاتی مبنی بر "سرمایه داری سازمان یافته" را طرح می کرد.

### کارل لیبنخت

کارل لیبنخت همراه با روزالوکزامبورگ، یکی از رهبران جناح چپ سوسیال دمکراسی آلمان بود. او یکی از معدود افرادی بود که از آغاز بر علیه جنگ جهانی اول به مخالفت برخاست، برخلاف اکثریت قاطع رهبران قدیمی سوسیال دمکراسی که در ۴ اوت ۱۹۱۴ با رأی به نفع اعتبارات جنگی، از هدف های طبقات حاکم کشورهای خود، مبنی بر براه انداختن جنگی امپریالیستی برای تقسیم مستعمرات، به بهای کشتار هزاران تن از زحمتکشان و کارگران اروپا، پشتیبانی کردند، کارل لیبنخت به انترناسیونالیزم کارگری وفادار ماند و بر علیه اعتبارات جنگی رأی داد.

لینن در مورد وی چنین گفت:

"کارل لیبنخت برای کارگران همه کشورها، نامی آشناست... این نام سُمبل وابستگی به منافع پرولتاریا و وفاداری نسبت به انقلاب سوسیالیستی است. این نام سُمبل مبارزه واقعاً صادقانه، واقعاً فداکارانه و واقعاً بی رحمانه علیه کاپیتالیزم است.... نه در گفتار بلکه در کردار..."

### اتحاد نظری کائوتسکی با برنشتاین

آغاز جنگ اول جنگ جهانی، اوت ۱۹۱۴، منجر به انشقاق در درون جنبش سوسیالیستی اروپا شد. اغلب حزب های مارکسیستی در ابتدای جنگ از دولت های خود در مقابل دیگر دولت های درگیر جنگ دفاع کردند. برخی از رهبران سوسیال دمکراسی نظیر اتوبانر<sup>۲۲</sup> و هیلفردینگ برای خدمت و دفاع به "وطن" به ارتش

اطریش پیوستند! در آلمان تنها گروه انترنالیستی روزالوکزامبورگ و کارل لیبخت<sup>۲۳</sup> بود که مواضع انقلابی (و مشابه حزب بلشویک) اعلام کرد. با گسترش و تداوم جنگ، بالاخره عده ای به مواضع صلح طلبانه روی آوردند. اما، موضعی که خواهان سرنگونی دولت های سرمایه داری نبود، که صرفاً خواهان خاتمه جنگ و کشتار بود. در این، میان مخالفان سیاسی سابق، کائوتسکی و برنشتاین، با یکدیگر متحداً در این جبهه قرار گرفتند. مواضع مسالمت جویانه کائوتسکی در مقابل دولت آلمان منجر به برخوردی شدید توسط جناح چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان (لوکزامبورگ) و حزب بلشویک (بخصوص لنین) به وی شد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، خاتمه جنگ اول جهانی، شکست قدرت های مرکزی سرمایه داری در اروپا و فروپاشی رژیم های سلطنتی در آلمان و اطریش-مجارستان، وضعیت سیاسی اروپا را دگرگون کرد. گرچه نظام های "دمکراتیک" صوری در سراسر اروپا به قدرت رسیدند، اما حفاظت از سرمایه و سرکوب طبقه ی کارگر همچنان ادامه یافت. اگر در گذشته تحدید مبارزات کارگری توسط دولت های مستبد صورت می گرفت. اکنون دولت های سوسیال دمکرات، به نام طبقه ی کارگر، جنبش کارگری را به زیر چکمه های سرمایه داری بردند. در واقع دولت سوسیال دمکرات آلمان پس از جنگ مسئول سرکوب قیام اسپارتاکیست و به قتل رساندن لوکزامبورگ و لیبخت، در ژانویه ۱۹۱۹، بود. اینها آلمان را از انقلابیون "پاکیزه" نگاه داشتند تا سرمایه داری بتواند در محل امنی رشد یابد.

پس از انقلاب اکتبر، در آلمان (و همچنین سایر نقاط جهان) انشعاب ما بین طرفداران بلشویزم (حزب کمونیست آلمان)<sup>۲۴</sup> و سوسیال دمکراسی شکل گرفت<sup>۲۵</sup>. از

---

<sup>۲۳</sup>- رجوع شود به ضمیمه در همین مقاله. Karl Liebknecht.

<sup>۲۴</sup>- حزب کمونیست آلمان، KPD، در سال ۱۹۱۸ تشکیل شد.

<sup>۲۵</sup>- سانتریست ها، طرفداران "بین الملل دو ونیم" و حزب مستقل سوسیالیست (USPD)، به رهبری کائوتسکی و هلفردینگ، به حزب سوسیال دمکرات پیوستند.

این پس، انقلابیون کمونیست بطور مشخص در مقابل رفرمیست ها قرار گرفتند.<sup>۲۶</sup> حزب سوسیال دمکرات آلمان در ازای خدماتش به دولت سرمایه داری، به خصوص در جمهوری وی مار<sup>۲۷</sup>، از "اعتبار" چشم گیری برخوردار شد. رادولف هلفردینگ، یکی از رهبران حزب، در دهه ۱۹۲۰ برای دو دوره به مقام وزارت مالی دولت سرمایه داری "ارتقاء" یافت. چشم انداز انقلاب سوسیالیستی به کنار گذاشته شد و کائوتسکی به نظریات برنشتاین گروید و تجدیدنظرطلبی "نوین" را بنا نهادند و مارکسیزم برای همیشه به کنار گذاشته شد. برنشتاین حتی تز فروپاشی نهایی سرمایه داری را انکار کرد و پیشنهاد کرد که در نظام سرمایه داری، بحران اقتصادی با رشد تولیدات صنایع تقلیل خواهد یافت و دولت و سرمایه داران راه حل های واقعی را خواهند یافت.

کائوتسکی نیز به نوبه، مخالفت سابق خود را با برنشتاین رها کرد.<sup>۲۸</sup>

اما، هیچ یک از این رفرمیست ها، هرگز خود را نپذیرفتند که مارکسیزم را رها کرده اند. آنها با توجیه مواضع خود، هنوز سخن از سوسیالیزم به میان می آوردند. کائوتسکی نیز تا آخر عمر خود را مدافع سوسیالیزم معرفی می کرد. او بر این اعتقاد بود که هر چه اقتصاد سرمایه داری پیشرفته و گسترده تر شود، امکان گذار مسالمت آمیز به سوسیالیزم قوی تر خواهد شد.

---

<sup>۲۶</sup> - پس از جنگ، کائوتسکی حملات سیاسی خود را علیه انقلاب اکتبر و بلشویزم دامن زد. لنین در نوشته خود "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد"، پاسخ رساله ی کائوتسکی تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا" را در نوامبر ۱۹۱۸ داد. در سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ نیز کتابی تحت عنوان "تروریزم و کمونیزم" علیه بلشویک ها توسط کائوتسکی نوشته شد که تروتسکی تحت همین عنوان به وی پاسخ داد.

<sup>۲۷</sup> - Weimar Republic

<sup>۲۸</sup> - رجوع شود به کتاب Die Materialistische Geschichtsauffassung (Berlin, ۱۹۲۹)

## "نوآوری" یا تداوم سنن انقلابی؟

تاریخ نظریات و عملکرد گرایش‌های رفرمیست و تجدیدنظر طلب، تاریخ مباحثات با بورژوازی و خیانت به جنبش کارگری بوده است. به سخن دیگر، خدمت به بورژوازی تحت عنوان مارکسیزم! بدیهی است که نسل نوین انقلابیون در سراسر جهان، بخصوص پس از فروپاشی شوروی، واهمه‌ای از ارائه نظریات نوین در تکامل سنت‌های انقلابی تجارب نظری و عملی جنبش کارگری طی دو قرن گذشته، نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. اما، تجدید نظریات ورشکسته رفرمیستی و تجدیدنظرطلبی اوایل قرن بیستم، تحت عنوان عقاید "نو" - آهم زیر لوای مارکسیزم - در بهترین حالت فریب‌کاری و در بدترین حالت خیانت آشکار به نسل جوان است.

تکامل و تدوین عقاید نوین بایستی بر اساس سنت‌های نظری و عملی انقلابی جنبش کارگری صورت گیرد. یعنی، دستاوردهایی که در عمل صحت آنها اثبات شده است (صرفنظر از اشتباهات تاکتیکی و جزئی). شناسایی سنن انقلابی نیز برای افراد غیر مغرض چندان دشوار نیست. دستاوردها و سنن انقلابی یا سوسیالیزم انقلابی متکی است بر: نظریات مارکس و انگلس (مبارزه علیه انحرافات آنارشیستی)، جناح چپ بین‌الملل دوم (مبارزه علیه انحرافات تجدیدنظر طلبی و رفرمیستی بخصوص در آلمان و روسیه)، بلشویزم و چهار کنگره اول کمینترن (مبارزه علیه انحرافات رفرمیستی)، اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی و جنبش تروتسکیستی پس از ۱۹۳۰ (مبارزه علیه انحرافات استالینیستی)، بنیادگذاران اصلی این سنن انقلابی نیز مارکس، انگلس، لنین، لوکزامبورگ، تروتسکی (و همچنین دهها انقلابی دیگر مانند گرامشی، مهرینگ، زتکین، ویکتور سرج، آلفرد روزمر و غیره) و صدها هزار تن از پیشروان کارگری جهان بوده‌اند.

### مکتب فرانکفورت

مکتب فرانکفورت در طول سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در آلمان شکل گرفت. تنوری این مکتب در رابطه با وضعیتی که پس از انقلاب اکتبر بوجود آمده بود، نُضج گرفت. این شرایط عبارت بود از: شکست احزاب توده ای کارگری چپ در اروپای غربی پس از جنگ جهانی اول؛ در غلطیدن احزاب توده ای چپ آلمان در سیاست های رفرمیستی؛ به انحطاط کشیده شدن انقلاب اکتبر توسط استالینیزم و پیدایش فاشیزم و نازیسم. مکتب فرانکفورت در ضدیت با رادیکالیزم بلشویزم و انتقاد از مارکسیزم شناخته می شود. این مکتب همچنین ضدیت خود را با سوسیالیزم روسی و سرمایه داری به نمایش می گذارد. تنوری مکتب فرانکفورت در راستای تلاش جهت یافتن الترناتیو دیگری برای تکامل سوسیالیزم، موفق شد توجه بسیاری از چپ های مدرن (نوآوران) را در سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به خود جلب کند. بحث هایی از قبیل بورکراسی و اتوریته گرایی مورد توجه آنها قرار گرفت. بحث هایی که قبلاً توسط مارکسیزم ارتدکس مطرح شده بود. ایده های مکتب فرانکفورت بطورکلی تحت عنوان "تنوری انتقادی" مطرح می گردد. این عنوان کلی خود به دو بخش تقسیم می شود. بخش اول، از نظریات کسانی تشکیل شد که در نهادی بنام "موسسه ی تحقیقات اجتماعی" که مرکز آن در فرانکفورت (۱۹۲۳) قرار داشت، گرد آمده بودند. افراد شناخته شده ی آن عبارت بودند از: ماکس هورکهیمیر (Max Horkheimer)، فردریک پولاک (Pollock)، هربرت مارکوزه (Herbert Marcuse)، هنریک گراسمن (Henry Grossman)، آرکادیج گارلند (Arkadij Gurland) و والتر بنجمین (Walter Benjamin).

بخش دوم این جریان حول نظریات یورگن هابرماس (Jurgen Habermas)، در مورد فلسفه و جامع شناسی، متشکل شدند.

تنورسین های اصلی مکتب فرانکفورت علی رغم توافق با این ایده (مارکسیستی)

که همه ی معرفت بشر توسط تاریخ آن محک می خورد، اما معتقد بودند که می توان روی حقایق زندگی بشر، مستقل از منافع طبقاتی آن، قضاوت کرد. بحث های مارکوزه در رابطه با "خودسازی شخصی"، "رهایی انفرادی" و آلترناتیوهای بنیانی در مقابل روابط موجود بین بشر و طبیعت، همگی در راستای دور شدن از دکترین مارکسیزم سنتی بود.

تنورسین های اصلی این مکتب هیچگاه خواسته های سیاسی روشنی را برای طبقه ی کارگر مشخص نکردند. با این وجود در راستای مبارزه خود علیه استالینیزم، معتقد بودند که، از آنجائیکه روند دسترسی به رهایی بشر شامل روند دسترسی به خود- رهایی فردی و خود- آفریندگی هم می شود، بنابراین سازمان های پیشتاز لنینستی خود به نوعی تقسیم کار، بورکراسی و اتوریته گرانی دامن می زنند. ریشه تفکر مکتب فرانکفورت در ایده آلیزم آلمانی و عقاید برنشتاین نهفته است.

این سنتی است که همواره مبادرت به تلفیق تنوری با عمل کرده است. همچنین با دگم های روشنفکرانه شبه "مارکسیست" های فضل فروش، مبارزه و برش قاطع کرده است. همواره کوشیده که مارکسیزم را با دنیای در حال تغییر وفق دهد. مهمترین سهم نظری این گرایش فکری به جنبش کارگری تنوری های حزب پیشتاز انقلابی (لنین)، اعتصاب عمومی (لوکزامبورگ)، انقلاب مداوم (تروتسکی)، امپریالیزم و اقتصاد جهانی (لوکزامبورگ، بوخارین، لنین و تروتسکی)، تحلیل نقش ضدانقلابی استالینیزم (تروتسکی)، فاشیزم (تروتسکی)، فلسفه ی مارکسیستی (لنین، گرامشی و لوکاچ)، بوده است.

اما، به غیر از ۱۹۲۳-۱۹۱۷ (دوره ی انقلاب اکتبر روسیه)، طرفداران نظریات و تنوری سنن انقلابی همواره اقلیت بسیار کوچکی از جامعه را تشکیل می دادند. علت آن نیز روشن است، ایدئولوژی حاکم در جامعه ی سرمایه داری ایدئولوژی هیئت حاکم است. توده های عظیم کارگری، تنها در دوران اعتلای انقلابی به عقاید

انقلابی جلب می شوند و آگاهی انقلابی در چنین دوره ای ما بین کلیه ی قشرهای تحت ستم تاثیر می گذارد. توده های انقلابی و سرمایه داری در وضعیت عادی در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز نمی توانند داشته باشند. بنابراین، کناره گذاری عقاید انقلابی و یا تأخیر در انجام فعالیت متشکل، به بهانه نداشتن پایه ی توده ای و یا "نداشتن گوش شنوا" در جامعه، عملی است کاملاً غیراصولی و فرصت طلبانه. این سنن در عین حال نه یک سلسله نظریات همگون و یکپارچه هستند و نه خالی از اشتباه. بحث ها و جدل های عمیق در درون طیف سوسیالیست های انقلابی برای پیشبرد مبارزات طبقاتی، خود نمایانگر وجود اختلاف و مبادله نظر در درون این طیف است (بحث های لوکزامبورگ و لنین در مورد حزب پیشتاز انقلابی و مسئله ی ملی؛ لنین و تروتسکی بر سر انقلاب روسیه؛ و یا بحث های درونی حزب بلشویک قبل از انقلاب اکتبر و غیره). کلیه بحث ها بطور دمکراتیک، اما مصممانه و حتی با لحن شدید، صورت گرفته اند و می گیرند و نظریاتی که در عمل صحتش به اثبات رسیده به عنوان دستاورد به گنجینه سنن سوسیالیزم انقلابی افزوده شده و می شوند. بر این اساس سنن انقلابی تکامل و ادامه یافته و می یابد (و نه بازگشت به نظریات منحنی رفرمیستی قرن گذشته). اشتباهات و کجروی های تاکتیکی نیز، طبعاً، در این طیف وجود داشته است که با اتکاء به تجربه طبقه ی کارگر یا اصلاح شده اند و یا در مقابل آنها مبارزه انجام گرفته و نهایتاً به کنار گذاشته شده اند.

در درون اپوزیسیون چپ ایران نیز سنن سوسیالیزم انقلابی، به خصوص طی دو دهه گذشته، وجود داشته و در حال تداوم است<sup>۲۹</sup>. این گرایش نیز با اتکاء به تجارب

---

<sup>۲۹</sup> سوسیالیست های انقلابی ایران فعالیت متشکل خود را از سال ۱۳۵۲ آغاز کردند و تا امروز ادامه داده اند. نشریات و انتشارات این گرایش از قرار زیرند: در دوره ی رژیم شاه در تبعید (۱۳۵۷-۱۳۵۲): "کندوکاو"، "انتشارات طلیعه"؛ در دوره ی رژیم خمینی، در ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۷): "کندوکاو"، "کارگر" (۶ شماره اول)، "چه باید کرد"، "کارگران سوسیالیست"، "نظم کارگر"، "انتشارات طلیعه"؛ و در دوره ی فعلی در تبعید (۱۳۶۸-۱۳۶۳): "سوسیالیزم و انقلاب" و "چه باید کرد" و (امروز-۱۳۶۹): "دفترهای کارگری

جنبش کارگری بین‌المللی، پیگیرانه کوشش کرده که تداوم سنن انقلابی را حفظ کرده و با گرایش‌های رفرمیست، اپورتونیست، آناکو-سندیکالیست و سانتریست در جنبش کارگری ایران مرزبندی کند. مبارزه برای ایجاد گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ایران در درون اپوزیسیون چپ می‌تواند گام بعدی حفظ این سنن در جنبش کارگری ایران باشد.

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی شماره ۲؛ ۱۹۹۵